

درس سیصد و بیستم (صوت ۳۳۶):

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب عدم

تذکیه و عدم میته (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به استصحاب عدم تذکيه و آثار مترتب بر استصحاب بود. عرض شد که مرحوم آقای خوئی به تبع و به دنباله مرحوم آقا رضا همدانی قائل به استصحاب عدم تذکيه در مورد حیوانی که شارع حکم به تذکيه آن حیوان کرده، هستند مخالفاً لمرحوم شیخ انصاری که قائل به نجاست به واسطه این استصحاب هستند.^۱ مرحوم آقا رضا همدانی در باب طهارت این مسئله را مطرح کرده‌اند.^۲

کلام مرحوم آقا رضا مُشیر به این مطلب است که شارع میته را درمقابل مذکّی قرار داده است. مذکّی عبارت است از تذکيه حیوان بر نهج مذکور و با شرائط مذکوره به حیثی که بر این تذکيه حلیت و طهارت و جواز دخول فی الصّلاة مترتب است. درمقابل آن که معنای سلبی است **عَدَمُ زَهَاقِ الرُّوحِ بِهَذِهِ الشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ** پس بین میته و مذکّی شقّ ثالثی وجود ندارد. یا حیوان واقعاً میته است و یا حیوان واقعاً و شرعاً مذکّی است.

روی این اصل به مقتضای اصالت عدم تذکيه، به واسطه این حیوانی که در اینجا افتاده و شک می‌کنیم که این حیوان با شرائط مذکوره [ذبح شده یا نه] مانند لحوم یا جلودی که از بلاد کفر استیراد می‌شود و قرینه دالّ بر ذبح شرعی و تذکيه ندارد، با توجه به این مسئله، حرمت که حرمت اکل است بر این مسئله مترتب است. زیرا در آیه می‌فرماید که ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أَلَآءُ مَآئِمَّتِهِ وَآلُ الدِّمِّ وَکَلْحٌ مِّنْ أَلِ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لِغَیٍّ رَّآلَهُ بِهِ وَآلٌ مِّنْ خَنْفَةٍ وَآلٌ مَّوَقُودَةٍ وَآلٌ مَّتَرَدِيَةٍ وَآلُ النَّطِیحَةِ وَمَا أَکَلَ السَّيِّعُ إِلَّا مَا ذَکَّیْتُمْ﴾؛^۳ مگر آن را که تذکيه کردید. بنابراین حرمت مترتب بر عدم تذکيه است. زیرا تذکيه بر این حیوان ثابت نشده است و اصالت

۱. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. مصباح الفقیه، ج ۱، ص ۶۵۴.

۳. سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۱.

«حرام شد بر شما: مردار، و خون و گوشت خوک، و حیوانی که به نام غیر خدا بکشید، و حیوانی که خفه کنند، و یا با چوب و سنگ و چیز دیگر به آن زند تا بمیرد، و حیوانی که از بلندی پرتاب شود، و حیوانی که به واسطه شاخ خوردن از حیوان دیگر بمیرد، و باقی مانده از حیوانی که سَبُع و درنده آن را خورده است مگر اینکه قبل از مردنش به آن برسید و آن را ذبح و تذکيه کنید! و آن حیوانی که برای تقرّب به خدایان بر روی سنگ مَعْبَد کشته می‌شود. و آن حیوانی که به واسطه تیرهای قمار به اُزْلام به قمار گذاشته می‌شود؛ این کار فسق است.»

عدم تذکيه حرمت لحم را اثبات می‌کند که در آیه می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْنَا تَمَّ﴾ پس وقتی که ما شک در تذکيه داریم اصالت عدم تذکيه موجب حرمت است و از آثار شرعی استصحاب است. خب این استصحاب اثبات حرمت را می‌کند. از آن طرف عدم جواز دخول در صلاة هست با روایت علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه‌السلام که از فراء و جلود سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید که «لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِي مَا كَانَ مِنْهُ ذَكْيًا»^۱ که عدم جواز دخول در صلاة را مترتب بر تذکيه کرده است.

پس وقتی که شما با استصحاب عدم تذکيه، غیر مذکي بودن حیوان را ثابت کنید، عدم جواز دخول در صلاة هم اثبات می‌شود. فقط نجاست می‌ماند. فتوای آقای خوئی است و بعضی‌ها هم فتوا به این قضیه دادند مثل خود مرحوم آقا رضا همدانی. نجاست در لسان شرع دیگر مترتب بر عدم تذکيه نیست بلکه نجاست مترتب بر میت است و میت هم که در اینجا ثابت نشده است. چرا؟ چون با اصالت عدم تذکيه اثبات میت، اصل مثبت می‌شود. بنابراین از یک نقطه نظر عنوان عدم مذکي بر این استصحاب به واسطه این حرمت که در نص آیه شریفه و به تصریح آیه شریفه مترتب بر عدم تذکيه است در اینجا ثابت می‌شود و دوم **عدم جواز دخول فی الصلاة**. اشکال ندارد که شیئی هم طاهر باشد و هم دخول در صلاة با آن جایز نباشد مانند عرق جنب از حرام؛ در لباسی که عرق جنب از حرام هست لباس طاهر است و اگر دست مرطوب به آن لباس بخورد این دست متنجس نمی‌شود اما با آن نماز صحیح نیست و روایتش هم فقط یک روایت است که آن هم از امام حسن عسکری علیه‌السلام است.

روایتش هم یک روایت معروفی است؛ شخصی شک در امامت حضرت عسکری داشت و به سامرا رفته بود و روزی بود که معتز از لشکر سان می‌دید، او در کناری ایستاده بود و دید یک نفر غیر از خلیفه با جلال و جبروت و اینها دارد می‌آید، گفت که خیال می‌کنم امام شیعیان و ما این شخص باشد و در دلش این مسئله آمد که اگر جواب مرا داد معلوم می‌شود این امام است و خبر دارد. موقع رفتن که نشد، در موقع برگشتن وقتی که حضرت برمی‌گشتند با این فرد مصادف شدند و جواب سؤال را دادند و فرمودند که لباس جنب از حرام طاهر است ولیکن نمی‌شود در آن نماز خواند.^۲ او متوجه شد که این امام هست. خب این اشکال ندارد که یک چیزی طاهر باشد ولی در عین حال جایز نباشد در آن صلاة خواند و مقتضای اوست.

این اصل و مطلبی است که مرحوم آقا رضا همدانی بیان کردند. بعد از این قضیه مرحوم آقای خوئی یک استصحاب دیگری را هم در اینجا ضمیمه می‌کنند و آن استصحاب عدم میت است؛ می‌فرمایند که اشکال

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب اللباس الذی تکره الصلاة فیهِ و ما لا تکره، ص ۳۹۷، ح ۳.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، باب إمامة أبی الحسن علی بن محمد النقی علیه السلام، فصل فی معجزاته، ص ۴۱۴، با قدری اختلاف.

ندارد که ما استصحاب عدم میته را هم در اینجا جاری کنیم و با استصحاب عدم میته آن نجاستی که شارع بر میته مترتب کرده دیگر در اینجا مترتب نمی شود چون ما آن استصحاب عدم میته در زمان حیات را به بعد از زمان حیات استمرار می دهیم. فلهمذا در زمان حیات اگر شما دست به حیوان می زدید نجس نبود، الآن هم که دست می زنید نجس نیست.

در اینجا اگر شخصی بگوید که استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکیه موجب مخالفت التزامیه است. چرا؟! مگر شما نمی گوید که شارع یا حیوان را حکم به تذکیه می کند یا حکم به میته بودن می کند، از این دو حالت که خارج نیست؛ اگر در مورد این حیوان هم شما استصحاب عدم تذکیه جاری کنید و حکم بکنید بر اینکه این استصحاب عدم تذکیه موجب می شود که این حرام باشد و حرمت اکل در اینجا جاری بشود و همین طور عدم جواز دخول در صلاة جاری شود، خب با استصحاب عدم میته حکم به تذکیه باید کرد. چون این دو باهم منافات دارند؛ استصحاب عدم میته حکم می کند به اینکه این مذکّی است و استصحاب عدم تذکیه حکم می کند به اینکه این میته است خب این دو تا باهم موجب مخالفت التزامیه است. چون شارع که حکم می کند به اینکه **كُلُّ مَا لَمْ يُذَكَّ فَهُوَ مَيْتَةٌ** پس باید در اینجا حکم بکند **فَهَذَا مَيْتَةٌ وَ يَنْرَتَّبُ عَلَيْهِ النَجَاسَةُ** حالا استصحاب عدم تذکیه را شما جاری می کنید و بعد حکم به نجاست نمی کنید؟! خب اینکه دیگر مخالفت التزامیه در اینجا می شود. چون یا باید حکم به حلیت کرد یا حکم به حرمت و نجاست کرد و اینها از همدیگر قابل انفکاک نیستند.

جوابی که ایشان می دهند می گویند که مخالفت التزامیه در اصول اشکال ندارد تا وقتی که موجب مخالفت عملیه نشود که صحبتش الآن می آید. حالا قبل از اینکه ما وارد بحث بعدی بشویم دو مطلب را در اینجا باید تذکر بدهیم؛ مسئله اول بحث در اصل مثبت است که اصل مثبت چه اصلی است؟

تعریف اصل مثبت

اصل مثبت همان طوری که بیان مرحوم شیخ هست و همین طور سایر آقایان نسبت به این مسئله اتفاق دارند آن اصلی - آن استصحاب و جریان اصل - که آثار و لوازم عادیّه را - نه لوازم شرعیّه را - اثبات کند. یعنی شما مثلاً استصحاب حیات زید در هنگام طفولیت را می کنید و الآن مثلاً ده سال گذشته است فرض کنید که ده ساله بوده یا چهارده ساله بوده که غایب شده الآن ده سال گذشته بیست و چهار سال شده و الآن شما استصحاب حیات زید را می کنید و حکم به انبات لَحِیّه می کنید که این انبات لَحِیّه لوازم عادیّه می شود. این اصل مثبت می شود. ولی لوازم شرعیّه را می شود بر آن اثبات کرد؛ مثلاً در آن زمان زید مال داشت الآن باید حکم به بقای آن مال بکنیم منتها آن متولّی باید آن مال را متصدّی بشود و در غبطه آن شخص مصرف کند و در اینجا نمی شود حکم به تقسیم اموال کرد. این آثار، آثار شرعیّه است. خب در اینجا این مطلب را فرمودند.

اما صحبت ما در اصل مثبت همان طوری که نظر آقایان هست، ما لوازم عادی را در اصل مثبت قبول نداریم یعنی اصل مثبت را در آنجا قائل هستیم و اصل مثبت در آنجا تجویز نمی شود. ولی در مواردی که جریان یک اصل، لوازم لاینفک را ثابت نکند نه لوازم عادی را چون ممکن است شخصی بیست و چهارساله بشود، ولی ریش درنیآورد و کوسه باشد، شما که ندیدید! شاید کسی بیست و چهارساله بشود مرضی پیدا نکند و ریش نداشته باشد. هزارتا مسئله هست. بله، به نحو عادی و متعارف افرادی که به سن هفده و هیجده و بیست و اینها می رسند انبات لویه در آنها می شود اما اینکه حتماً بخواهد این مسئله محقق باشد لازمه لاینفک نیست لوازم عادی است لذا به آن لوازم عادی می گویند. اما در لوازم لاینفک چه لازمه لاینفک عادی و طبیعی که به خود ماهیت الشیء برگردد یا اینکه لوازم لاینفک شرعی و اعتباری، در هر دو صورت خارج از اصل مثبت است. لوازم لاینفک ماهوی مثل آن جایی که امر دائر بین متضادین است **إِمَّا قِيَامٌ أَوْ إِمَّا جُلُوسٌ وَلَا ثَالِثُ لَهُمَا** فرض کنید شما وقتی که استصحاب قیام شیء را می کنید مثلاً شخصی در خیابان ایستاده و شما او را می بینید که الآن ایستاده و دارد حرکت می کند، دو دقیقه دیگر می گویند که ببینیم کجاست، می گویند که اینکه در اینجا راه رفته حتماً به این راه ادامه داده است لذا به دنبالش می روید و توقع دارید الآن به سه راه بازار رسیده باشد. وقتی کسی راه می رود بالأخره زمین را طی می کند و به مکان بعدی می رسد.

پس این استصحابی را که شما می کنید با استصحاب مشی شما نفی جلوس و نفی سکون را می کنید و می توانید بگویید که **لَيْسَ بِسَاكِنٍ**. به ضرس قاطع هم می توانید بگویید و بر این مسئله حکم بار کنید چون **إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا**، این لازمه لازمه عقلی است. یا شما نباید استصحاب کنید و استصحاب حجیت ندارد و یک امر عادی و اعتباری است که در این صورت اشکال در خود استصحاب هم وارد می شود و یا اگر استصحاب یک مبنای عقلانی دارد و یک واقعیت خارجی است پس وقتی که شما استصحاب مشی را می کنید حکم به عدم سکون کردید اگر استصحاب عدم سکون می کنید حکم به مشی می کنید، وقتی که شما در اینجا دارید می روید، استصحاب عدم سکون را که مشاهده کردید، آن استصحاب را الآن جاری می کنید خب حکم به مشی می کنید، این دیگر اصل مثبت نیست.

یا اینکه در استصحاب عدم جلوس، باید حکم به قیام بشود با استصحاب عدم جلوس قیام ثابت می شود یا نمی شود؟ قیام ثابت می شود. چون **إِمَّا قَائِمٌ وَ إِمَّا غَائِبٌ وَلَا ثَالِثُ لَهُمَا**. با استصحاب عدم قیام جلوس ثابت می شود و اینها لوازم عادی نیستند. اینها لوازم عقلی و لاینفک هستند که اگر خدا توفیق بدهد در بحث استصحاب این بحث می آید و اشکالاتی در آنجا هست.

بنابراین در مانحن فیه هم مسئله به همین کیفیت است. یا اینکه استصحاب قسم دوم شرعی باشد؛ شرعی یعنی همین. مگر شما نمی گویند که شارع **قَسَمَ الْحَيَوَانَ إِلَى قِسْمَيْنِ إِمَّا مَذْكُورٌ وَ هُوَ الَّذِي رُفِقَ رُوحُهُ بِهِذِهِ**

الشَّرَائِطُ وَإِمَّا مَيْتَةً وَهُوَ الَّذِي زُهِقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الشَّرَائِطِ وَلَا ثَالِثَ لَهُمَا. پس وقتی که حیوان به شَقِّین و به قِسْمَین تقسیم می شود و ثالثی هم برای او نیست بنابراین طبق لوازم شرعی، با استصحاب عدم یک شقّ قطعاً اثبات شقّ دیگر خواهد شد و خود شرع این حرف را زده است و خود شما دارید می گوید که شرع تقسیم کرده است. پس وقتی که شما دارید با استصحاب عدم تذکیه غیر مذکّی بودن او را ثابت می کنید در واقع دارید میته بودن او را ثابت می کنید و اینکه اصل مثبت نیست.

این یک مسئله است. مضافاً به اینکه همان طوری که مرحوم شیخ دارد در مواردی که شارع اصلاً عنوان غیر مذکّی را بر میته حمل کرده است، وقتی که شما به موارد نگاه بکنید می بینید عنوان غیر مذکّی در اینجا بر میته هست و - طبق همین روایات و موارد استعمال و اینها - بر میته هم حکم بر نجاست کرده است این دیگر به اصل مثبت کاری ندارد که در اینجا از راه اصل مثبت و نهی اصل مثبت وارد بشویم. شارع به جعل شرعیه آمده عنوان میته را بر غیر مذکّی و مذکّی وارد کرده است و گفته که **الْحَيَوَانُ عَلَى قِسْمَيْنِ؛ إِمَّا مَذْكُورٌ وَإِمَّا غَيْرُ مَذْكُورٍ؛ الْمَذْكُورُ هَكَذَا غَيْرُ مَذْكُورٍ مَيْتَةً**، و به همین کیفیت هم حکم کرده است.

نظر مرحوم شیخ همین است با اینکه مرحوم شیخ حتی لوازم عقلیه را هم در آن اصل مثبت جاری نمی کنند و قائل به اصل مثبت نیستند ولی در اینجا قائل به حکم به میته هستند.^۱ چرا؟! چون در اینجا خود مرحوم شیخ می خواهد بفرماید که عنوان غیر مذکّی **مَسَاوٍ لِلْمَيْتَةِ** تفاوتی نمی کند؛ چه بگوئید که **هَذَا غَيْرُ مَذْكُورٍ** و چه بگوئید که **هَذَا مَيْتَةٌ**. دو عنوان دارد؛ دو عنوان بر مورد واحد؛ یکی عنوان میته و یکی عنوان غیر مذکّی. با اصل عدم تذکیه غیر مذکّی ثابت می شود و غیر مذکّی هم **مَسَاوٍ لِلْمَيْتَةِ** پس میته اثبات می شود. بر میته هم که نجاست بار می شود. پس حکم به نجاست باید کرد.

دیگر معلوم می شود که در نظر مرحوم شیخ اصلاً در اینجا بحث اصل مثبت نیست، بحث عنوان ثانی مترتب بر این است و این عنوان ثانی عنوان میته است؛ غیر مذکّی و میته **كِلَاهُمَا وَاحِدٌ**. پس بحث اصل مثبت نیست، بحث عنوان ثانی است، روی این جهت دیگر در این مسئله اشکال بر شیخ وارد نیست.

مسئله دومی که از یک ظرافت خاصی در اینجا برخوردار است و جای صحبت هست، استصحاب عدم میته ای است که مرحوم آقا رضای همدانی این را نفرمودند و مرحوم آقای خوئی این را گفتند و مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه - ظاهراً ندیدم که اشکالی در حاشیه داشته باشند - هم استصحاب عدم میته را تقریر و تأیید کردند. خب در این استصحاب عدم میته، ما از آقای خوئی سؤال می کنیم که مقصود از این عدم میته چیست؟ اگر منظور شما از استصحاب عدم میته عدم زهاق روح به عنوان کلی است، خب این عدم زهاق روح

^۱ . فرائد الأصول، ج ۳، ص ۱۹۸.

که الآن دیگر انتفاع موضوع شده است و این الآن مرده است، وقتی که در زمان حیات عدم زهاق روح بود الآن دیگر شما نمی توانید استصحاب عدم زهاق روح کنید چون الآن جلوی چشمتان افتاده و مرده است یا آن را کشتند یا اینکه خودش به موت طبیعی میته شده است.

پس این عدم زهاق به عنوان کلی در اینجا منتفی است و تبدل موضوع شده است. اگر منظور شما عدم زهاق **عن شرائط شرعية** است، الآن در اینجا عدم زهاق روح **عن شرائط غیر شرعية** است یعنی زهاق روح از شرائط شرعیه نشده است پس زهاق روح از شرائط غیر شرعیه شده است، این همان اصل مثبتی است که خود شما رد می کنید! در زمان حیات که الآن دارد حرکت می کند و راه می رود ما می توانیم حکم کنیم که **لَمْ يَزْهَقُ رُوحُ هَذَا الْغَنَمِ عَنْ شَرَائِطِ شَرِيعَةٍ**؛ روح این از شرائط شرعیه زهاق پیدا نکرده است و الآن کشته شده و افتاده است، شک می کنید آیا زهاق روح از شرائط شرعیه است یا از شرائط غیر شرعیه است؟ اگر از شرائط غیر شرعیه باشد نجس است و اگر از شرائط شرعیه باشد طاهر و حلال است. ما عدم زهاق روح را از شرائط شرعیه استصحاب می کنیم و این از شرائط شرعیه زهاق پیدا نکرده است. اولین اشکالی که به این وارد می شود این است که اگر استصحاب عدم زهاق روح از شرائط شرعیه موجب طهارت و عدم میته بودن بشود، این همان اصل مثبتی است که شما خودتان دارید رد می کنید. اشکال دوم با استصحاب دیگر تعارض پیدا می کند که آن استصحاب دیگر، عدم زهاق روح از شرائط غیر شرعیه باشد. چه کسی گفته است که استصحاب باید حتماً عدم زهاق روح از شرائط شرعیه باشد؟! ما عدم زهاق روح را از شرایط غیر شرعیه استصحاب می کنیم و با استصحاب عدم زهاق روح از شرائط غیر شرعیه میته بودن را برای این اثبات می کنیم و می گوئیم که الآن زهاق روحی که برای این شده **عن شرائط غیر شرعية** بوده است! چطور شما آن را استصحاب می کنید؟! این استصحاب با استصحاب مقابل معارضه می کند چون هر دو امر وجودی هستند؛ هم شرائط شرعیه امر وجودی است و هم شرائط غیر شرعیه امر وجودی است. می گفتیم که بدون شرائط شرعیه و بدون شرائط غیر شرعیه استصحاب نمی شود چون تبدل موضوع است.

پس اصل عدم میته ای در اینجا جاری است که آن اصل غیر از زهاق روح به یک امر وجودی برگردد و آن امر وجودی **شرائط شرعية** می شود. ما می گوئیم که درمقابلش **شرائط غیر شرعية** هست مثل اینکه در اینجا خفه اش کردند و خناق به وجود آوردند. این دو استصحاب با همدیگر تعارض پیدا می کنند.

پس این اصل عدم میته از کجا آمد؟! اصلاً به طور کلی استصحاب عدم میته از ریشه از بین می رود و **لَا يَبْقَى إِلَّا اسْتِصْحَابٌ وَاحِدٌ وَهُوَ أَصَالَةُ عَدَمِ التَّذَكِّيَةِ**، فقط اصالت تذکیه می ماند. آن وقت براین اساس که ما در اینجا می توانیم استصحاب عدم میته را جاری کنیم چند صفحه را همین طوری ادامه دادند که حالا ببینیم چه خواهد شد.

اللهم صل على محمد وآل محمد